

## بسمه تعالی

نشست چهارم از سلسله نشستهای فلسفی خانه اندیشمندان علوم انسانی با حضور جنابان

آقایان دکتر علی اکبر احمدی افرمجامی، دکتر حمیدرضا آیت اللهی و دکتر حمید طالب

زاده (۱۳۹۳/۲/۱۶)

### «مطهری و تحلیل کانت از مدرنیته»

دکتر احمدی افرنجانی : کتابی که در این زمینه تألیف شده تحلیل کانت از مدرنیته و ارزیابی آیت‌اله مطهری را از این تحلیل بیان می‌کند. برای مطهری درک جهان جدید و مدرنیته اهمیت داشت آشنایی فلسفی و آشنایی با تمامی دنیای مدرن اهمیت داشت به این دلیل که مطهری احساس می‌کرد دوران جدید و فلسفه‌ای که این دوران را ساخته است برای مکتبش و آئین و دینش پرسش‌های جدی فراهم کرده و اگر بخواهد دین و مکتب اسلام وارد دنیای مدرن بشود حتماً باید نسبت به این پرسش‌ها حساس باشد و پاسخ دهد و از طریق دیالوگ با جهان جدید و فلسفه‌ای که این جهان ساخته و از طریق گفتگو با این جهان و آرائی که این جمعان مبتنی بر آن است. کتب خود را وارد این جمعان بکند. اگر دین اسلام را دین خاتم بدانیم و اگر دین خاتم دینی است که بشریت را در همه دوران‌ها باید هدایت و راهنمایی بکند، این راهنمایی در مورد جهان جدید هم باید اتفاق بیافتد و باید با جهان جدید و فلسفه بنیادی آن وارد گفتگو شد و از طریق گفتگو این هدایت را بر عهده گرفت. حل پرسش‌هایی که در این جهان وجود دارد را باید بر طبق مبانی فکری و دینی خودمان انجام دهیم و از این طریق وارد این دنیا شویم. تطبیق اسلام با دنیای جدید از دیدگاه آقای

مطهری مهم‌ترین مسأله‌ای است که مسلمانان در پیش داریم و این مطلب به صراحت در آثار آقای مطهری آمده است. بدون شک یکی از کسانی که در طراحی دنیای مدرن سهم اساسی داشته‌اند و می‌توان با عنوان دنیای مدرن نام برد «کانت» است. کانت جزء فیلسوفان برجسته و پیشرو روشنگری محسوب می‌شود و آراء او در خط‌دهی و جهت‌دهی به نهضت روشنگری نقش بسیار و قابل انکاری داشته است. در این کتاب تحلیل کانت از دوران جدید و روشنگری در فصل اول ذکر شد و در بخش دوم تحلیل و نقادی مطهری را نسبت به درکی که کانت نسبت به دنیای مدرن دارد مطرح شده است. برای درک تحلیل کانت از نهضت روشنگری دوران مدرن بدون شک رجوع به مقاله «روشنگری چیست» یک ضرورت است. این مسأله برای کانت مطرح بوده که مضمون روشنگری و جنبش روشنگری چیست و چه هدف و مسیری را تعقیب می‌کند و دیدگاه خود را در این مقاله آورده است. اما من در اینجا ادعا کردم که تحلیل نهضت روشنگری و تحلیل دوران مدرن فقط در مقاله روشنگری چیست کانت نیامده بلکه در همه آثار کانت این تحلیل به چشم می‌خورد اگر ما با دقت آثار کانت را بخوانیم می‌بینیم اولی خواهر درباره دنیای مدرن و طرح جدیدی که بر انسان می‌توان ارائه داد در تمام آثار حرف می‌زند. به کار بردن کلمات به صورت عمدی است یعنی معتقدم نظر کانت در مورد «جنبش روشنگری» و درباره «مدرنیته» یک نظر توصیفی-تجویزی است یعنی از یک طرف نهضت روشنگری و دوران مدرنی که این نهضت در ذهن دارد آن را توصیف می‌کند و از طرف دیگر این نهضت روشنگری را نقد می‌کند. پیشنهاد می‌کند که نهضت روشنگری جور دیگری باشد. درواقع می‌خواهد جنبش روشنگری را تعالی و تکامل ببخشد. و مضمون درست‌تری به دوران مدرن ببخشد. پس یک حالت دوگانه در همه آثار کانت می‌توانید ببینید یکی توصیف روشنگری است و از سوی دیگر یک

توصیه و تجویز است، یک تغییر استراتژی به جنبش روشنگری پیشنهاد می‌کند. در مقاله روشنگری چیست کانت به صراحت می‌گوید که نهضت روشنگری نهضتی است که می‌خواهد انسان را از قیومیت خارج کند. اکثریتی که در بند عقلیت هستند نهضت روشنگری کمک می‌کند از این بند و قیومیت خارج شوند و به آزادی برسند. منتها کانت در همین مقاله توضیح می‌دهد قیومیتی که بشر در طول تاریخ و هم اینک دچار آن است این بندگی یک امر خودخواسته‌ای برای بشر است و خودش به این دامن زده به خاطر اینکه عقل خود را به کار نمی‌گیرد و در زمینه بکارگیری عقل به بلوغ نرسیده است و این نابالگی یک نابالگی عقلانی و خودخواسته است و بشر اجازه می‌دهد که دیگران به جای او حرف بزنند و تصمیم بگیرند عقل او و تحلیل و چشم او باشند. هر وقت بشر شجاعت بکارگیری عقل خودش را داشته باشد در آن صورت می‌تواند از این قیومیت خود خواسته خارج شود. این کل ایده‌ای است که ایشان در این مقاله مطرح می‌کند و می‌گوید جنبش روشنگری می‌خواهد همین کار را بکند. جنبش روشنگری جنبشی است که نقادی عقلانی را در دستور کار خود قرار داده و نسبت را می‌خواهد نقادی عقلانی بکند هر آن چیزی را که عقل نمی‌پذیرد از ذهن‌ها طرد می‌کند و دور می‌کند. ولی کانت در نقد عقل محض یعنی کتابی که پس از این مقاله نوشته به یکی از مؤثرترین کتاب‌ها در فلسفه جدید غرب محسوب می‌شود در آن این بحث را ادامه می‌دهد و بیان می‌کند درست است ما در دورانی به سر می‌بریم که یک نیرویی سربرآورده و می‌خواهد همه چیز را نقادی عقلی بکند، (اشاره به بحث مقاله روشنگری چیست) اما این نیرو باید در مرحله اول باید خود عقل را مورد نقادی قرار دهد. و ببیند عقل چه توانایی دارد و چه توانایی ندارد و حد و مرز آن کجاست؟ آیا این طور که فیلسوفان روشنگری ادعا می‌کنند که عقل می‌تواند همه چیز را نقادی کند این ادعای درستی

است؟ آیا عقل چنین توانایی دارد؟ یا در نقادی کردن قدرت محدودی دارد؟ کتاب عقل محض در امتداد مقاله روشنگری چیست نوشته می‌شود.

کانت در این کتاب توضیح می‌دهد بهترین پرسشی که ما از عقل روشنگری می‌توانیم بپرسیم این است که آیا تو می‌توانی مدعیات مابعدالطبیعه و متافیزیکی را مورد نقادی قرار بدی؟ آیا تو می‌توانی مسأله وجود یا عدم وجود «خدا» را مورد نقادی قرار دهی؟ این مسأله که نقش انسان قادر است یا نیست را می‌توانی مورد نقادی قرار بدی و رأی درست را پیدا کنی؟ این که انسان اختیار دارد یا نه را می‌توانی مورد نقادی قرار بدی؟ بنابراین جایی که ما می‌توانیم مرز عقل را بفهمیم جائیست که مواجهه عقل را با مابعدالطبیعه مورد کنکاش قرار می‌دهیم. این بهترین آزمون برای تعیین مرز عقل است. و خودش در این کتاب بحث را جلو می‌برد. خلاصه کلام کانت در این کتاب این است که عقل نمی‌تواند از پس این نقادی بربیاید. و مدعیات مابعدالطبیعه را نقادی کند. و معتقد است که معرفت عبارتست از تطبیق داده‌های حسی و اعیان و عام با ذهن انسان. و انسان یک موجود فعال در داده‌های حسی است. بعد معتقد است که ما اگر شناختن را این طور تعریف بکنیم یعنی تصور، فعالیت عقل در تصورات حسی در آن صورت فقط در مواردی ما می‌توانیم معرفت پیدا کنیم و به احکام تألیفی ماتقدم برسیم. در مبانی فیزیک و ریاضیات و منطق ما می‌توانیم به این برسیم ولی در مابعدالطبیعه ما نمی‌توانیم همچنین کاری انجام دهیم چون مابعدالطبیعه اساساً کاربرست تحولات فاهمه و مقولات پیشین انسان در قلمرو داده‌های حسی نیست. مابعدالطبیعه کاربرست مقولات فاهمه در مفاهیم بسیار مجرد و تهی از مضمون و مصداق در مفاهیم عقلی محض است مثل مفهوم خداوند، مثل اختیار و اراده و اگر ما مقولات فاهمه را روی اینها به کار ببریم به معرفتی و حکم موجهی نمی‌رسیم و این ادعایی که

متافیزیسیست‌ها انجام دادند در طول تاریخ که مابعدالطبیعه یک معرفت است و در آنجا ما واقعیت را می‌شناسیم، آن هم شناختنی که کلیت و ضرورت دارد این ادعای بیهوده‌ای است و این حرفی و شعری است که آنها نمی‌توانند قافیه‌اش را درست در بیاورند و هیچ‌گونه ابزاری عقل ندارد. هیچ‌گونه توانایی عقل ندارد که به واقعیت دسترسی پیدا کند و این کلیت و ضرورت هم داشته باشد. این خلاصه بحثی است که در این کتاب انجام می‌دهد پس ۲ تا ۱ شکوه این کتاب دارد ۱ رکن آن تحلیلی است که از معرفت می‌دهد و معتقد است که معرفت عبارت است تصرف ذهن در داده‌های حسی به همان معنای خاصی که در کتاب توضیح داده و رکن دوم اینکه اگر ما بپذیریم این تحلیل را از معرفت و آن را در قالب احکام ترکیبی پیشین قرار بدهیم در آن صورت مابعدالطبیعه معرفت نخواهد بود. و ما نمی‌توانیم محتویات مابعدالطبیعه را مورد ارزیابی قرار دهیم. در کتاب بعدی خود یعنی «نقد عقل عملی» دوباره بحث در مورد ماهیت نهضت روشنگری است. در کتاب «نقد عقل محض» یعنی نقد اول فیلسوفان روشنگری را نقد کرده که شما ادعا می‌کنید جنبشی راه انداختیم و جامعه‌ای می‌خواهیم بسازیم که همه چیز از فیلتر عقل بگذرد ولی نمی‌دانید که عقل محدودیتی دارد و نمی‌تواند وارد مباحث مابعدالطبیعه شود. اما در کتاب دوم خود وارد این بحث می‌شود که تفکر مابعدالطبیعی که فیلسوفان روشنگری هم دارند یک عیب بزرگتری دارد و یک مشکل بزرگتری برای رهایی انسان و سعادت انسان پیش پای ما می‌گذارد آن مانع این است که ما با عقل مابعدالطبیعی نمی‌توانیم به اخلاق بپردازیم و نمی‌توانیم بفهمیم چه خوب است و چه بد و کدام رفتار انسانی است و ما باید آن را پیش بگیریم. حکم اخلاقی و فعل اخلاقی چیست؟ ما نمی‌توانیم به این بحث بپردازیم. از این مسیر مابعدالطبیعی نمی‌توانیم به اخلاق وارد شویم و مابعدالطبیعه آن قدر ما را اسیر خودش می‌کند که ما به

بحث اخلاق و ماهیت فعل اخلاقی نمی‌توانیم بپردازیم و نیز ما نمی‌توانیم بفهمیم از طریق تحلیل عقلانی فعل اخلاقی و این که از عقل بپرسیم خوب و بد چیست؟ و فعل اخلاقی و غیراخلاقی چیست ما به یک مابعدالطبیعه و احکامی در مورد خداوند و ماهیت اختیار برسیم. ولی مابعدالطبیعی فکر کردن نمی‌تواند این مبانی اخلاق را بر ما آشکار کند. و کانت اسم آن را ایمان می‌گذارد یعنی باوری که از طریق آنالیز حکم اخلاقی به دست می‌آید نه از طریق مطالعات عقلی محض. ما نمی‌توانیم به باور و ایمان برسیم اگر می‌خواهیم به ایمان و باوری برسیم که از طریق آنالیز حکم اخلاقی نصیب ما می‌شود باید تفکر مابعدالطبیعه را کنار بگذاریم و مستقیماً به عقل عملی و بحث اینکه حکم اخلاقی چیست بپردازیم. آن وقت از طریق پی بردن به ماهیت حکم اخلاقی و مفروضات آن می‌توانیم مابعدالطبیعه بسازیم. که البته جنبه شناختی ندارد و جنبه عملی دارد و پشتوانه اخلاق است. که اسم آن را مابعدالطبیعه اخلاق گذاشته است. و اسم یکی از کتاب‌های کانت همین است. «اساس مابعدالطبیعه اخلاق». کانت در این کتاب ابتدا رویکرد عقل را عوض باید کنیم و عقل باید به حیطة عمل بپردازد و از حیطة نظر خارج شود در حیطة عمل هم باید بپرسد که حکم اخلاقی چیست؟ طبق تحلیل و توضیحی که کانت می‌دهد به این نتیجه می‌رسد که حکم اخلاقی حکمی است که عقل عملی صادر می‌کند و این حکم حکمی است که از کلیت برخوردار است، استثناناپذیر است، مطلق و نامشروط است، انسان به ماهو انسان غایت شمرده می‌شود و از ابزار بودن انسان جدا می‌شود یعنی عقل عملی حکم می‌کند که رفتار درست رفتاری است که ما کسی را ابزار نگیریم و به خودمان و دیگران اصالت ببخشیم و به عنوان غایت به آن نگاه کنیم. این حکم عقلانی که ما می‌کنیم که ما باید به امر مطلق گردن بگذاریم و به چیزی که هم برای خودمان و دیگران می‌پذیریم گردن بگذاریم به آن چیزی که انسانیت را اصل

قرار می‌دهد و نه ابزار گردن بگذاریم، این تحلیل را از حکم اخلاقی داشته باشیم در آن صورت می‌فهمیم که عقل عملی ما را به خود آئینی می‌رساند. این یکی از نتایجی است که در این کتاب یعنی نقد عقل عملی کانت می‌گیرد. عقل عملی ما را به خود آئینی می‌رساند.

به ما می‌فهماند که ما می‌توانیم واضع اخلاق و مسیر درست زندگی باشیم. از دیگر آئین خارج شویم و نگذاریم دیگران برای ما تصمیم بگیرند و آنچه که عقل خود ما آن را درست می‌داند به آن گردن بگذاریم. پس راه درست جنبش روشنگری باید این باشد. راه درست جنبش روشنگری اصالت دادن به عقل عملی است و از این طریق به خود آئینی انسان رسیدن. در کتاب بعدی یعنی «دین در محدوده عقل»؛ در آن کتاب هم بحث می‌کند که دین هم اگر بخواهد در جهان باشد باید راه عقلانی را در پیش بگیرد، دین باید تصویب‌کننده احکام عقلی اخلاقی باشد و لاغیر. اگر این مسیری که دین پیش گرفته و کلیسا پشتوانه آن است در جهان جدید در مسیر نهضت روشنگری نمی‌تواند باقی بماند. چون کلیسا و سروران کلیسایی به جای تکیه کردن بر اخلاق بر مناسک تکیه می‌کنند. بر رفتارهایی که هیچ معنایی ندارد. هیچ مدلول ندارد و ما نمی‌توانیم بفهمیم چرا باید خدا را بپرستیم، عبادت یعنی چه؟ خود را واگذار نیرویی دیگر کردن اصلاً یعنی چه؟ حکم او را بدون آنالیز و چون و چرا پذیرفتن یعنی چه؟ کلیسا مسیری را در پیش گرفته که انسان را می‌خواهد دگر آئین کند. انسان را بدون چون چرا تسلیم خدای ماورایی و نیروهایی که خودشان را نمایند. او در زمین می‌داند می‌کند. این نمی‌تواند مسیر درست دین در جهان جدید باشد و در مسیری که نهضت روشنگری در پیش گرفته باشد. اگر می‌خواهد دین باشد باید گوهر اخلاقی را تصویب کند و پیش‌رانه اخلاق باشد. از او می‌پرسند مسیح وجود دارد یا یک موجود توهمی تاریخی است؟ می‌گوید من نمی‌دانم مسیح وجود دارد یا نه ولی نمی‌خواهم به این بحث

بپردازم ولی می‌گویم اگر وجود داشته باشد باید کسی باشد که همین رأیی که من در اخلاق می‌گویم همین را تصویب کند. این ماهیت اصلی مسیح و دین است. در کتاب بعدی خودش دوباره به این بحث می‌پردازد که انسان باید خودش را به عنوان واضع اخلاق، مهم و والا بشمارد و به خودش احترام بگذارد. کتاب‌ها به همین ترتیب به هم پیوند خورده‌اند یک پروژه را دارند پیش می‌برند. در کتاب «نقد سوم» یعنی نقد قوه حکم که یکی از مهم‌ترین و تأثیرگذارترین کتاب‌ها در بحث زیبایی‌شناسی است و مسیر زیبایی‌شناسی غرب را از نظر فلسفی به نظر می‌رسد عوض کرده باشد؛ در این کتاب دوباره کانت تأکید می‌کند: انسان زمانی محترم است و مستحق والا شمردن که واضع فعل اخلاقی باشد و به عقل عملی خودش و به احکام عقل عملی احترام بگذارد و خودش را به عنوان موجودی که برای خودش قانون می‌گذارد بشناسد ولی انسان دچار توهم شده و می‌شود. فرافکنی می‌کند و می‌گوید در طبیعت موجودی است که والا است در طبیعت موجودی است که مستحق احترام است و غایت به ذات است. اینها همه فرافکنی‌های اشتباه انسان است. در انسان والایی وجود دارد نه در طبیعت. در طبیعت غایت به ذات نیست، خدا به عنوان غایت الغایات نیست انسان غایت الغایات است. این بحث این کتاب است و تمام حرف آن این است که طبیعت فقط می‌تواند زمینه‌ساز والا شمردن انسان شود. در نقد دوم گفته است دو چیز والا است هم آسمان پرستاره و هم وجدان من که حکم اخلاقی را برای من تنظیم می‌کند ولی در نقد سوم می‌گوید فقط و فقط من هستم که والا هستم. آسمان پرستاره فقط می‌تواند من را به یاد این والایی درونی خودم و این قدرت و استعداد خودم مرا بیاندازد. در یک سری مقالات درباره جامعه ایده‌آل خودش صحبت می‌کند و من در فصلی از این کتاب تحت عنوان «تأسیس جامعه عقلانی» از آن یاد برده‌ام. در آن آثار کانت بیان می‌کند انسانی که می‌خواهد بر وفق



عقل خودش می‌خواهد زندگی کند نه عقل مابعدالطبیعی بلکه عقل اخلاقی، و خودش واضع مسیر خودش است، خودش برای خودش احکام اخلاقی تعریف بکند و خودآئین باشد، به کلیسا و دین نه بگوید و فقط بگوید اگر مرا تأیید می‌کنی من تو را تعیین می‌کنم انسانی که می‌خواهد والایی را در درون خودش جستجو کند نه در امور بیرونی، همچنین انسانی با این جایگاه رفیع و بی‌بدیل که در هستی دارد در کدام جامعه باید زندگی کند. سازوکار آن جامعه باید چگونه باشد. طبق توضیحات کانت آن جامعه، یک جامعه عقلانی است. آن جامعه، جامعه‌ای است که افراد خودآئین، افرادی که خودشان برای خودشان قانون می‌نویسند گرد هم آمده‌اند و یک قانون اساسی نوشته‌اند. با همدیگر توافق کردند که حول چه قانون اساسی‌ای با هم زندگی بکنند و مناسبات بین خودشان را تعریف بکنند. بنابراین جامعه‌ای است که یک قانونی طبق توافق همگانی نوشته است و در برابر این قانون همگی برابر هستند و بعد این قانون پاسدار حریت و آزادی و استقلال فردی آنهاست. این جامعه نمی‌تواند حکومتی غیر از جمهوری داشته باشد یعنی غیر از اصالت دادن به قانون. تنها حکومتی که متناسب این جامعه است حکومتی است که اراده‌های فردی در آن نباشند و قانونی که همگان با توافق همدیگر نوشتند و در برابرش یکسان هستند در آن جامعه حاکمیت پیدا می‌کند و جامعه جمهوری امری است که به همه جهان تسری پیدا خواهد کرد. روزی همه جهان دچار حکومت جمهوری می‌شود و دچار وضعیت عقلانی و اخلاقی می‌شود و به زودی شاهد آن خواهیم بود که یک فدراسیونی از جامعه‌های آزاد و حکومت جمهوری شکل بگیرند مصالح پایدار در یک همچنین جامعه جهانی به وجود خواهد آمد. جمع‌بندی صحبت‌ها، جامعه مدرن از دل نهضت روشنگری درمی‌آید و باید هم بیاید. ولی نهضت روشنگری یک اشتباهی می‌کند که می‌خواهد از مسیر مابعدالطبیعه وارد تنظیم

مناسبات اخلاقی و اجتماعی شود. و باید ما این مسیر را طی کنیم که از عقل مابعدالطبیعه وداع بکنیم و به عقل اخلاقی بپردازیم، عقلی که می‌تواند برای ما قانون اخلاقی و خودآئینی را دیکته کند و بعد هم همین عقل در حیطه اجتماع به تنظیم مناسبات حقوقی و تعریف قانون اساسی و حکومت جمهوری و جامعه اخلاقی و مدنی بپردازد این یک تحلیلی است که او از یک جامعه مدرن ارائه می‌دهد. در بخش دوم کتاب من این طرح را با آثار مطهری در میان گذاشتم و سعی کردم از دل آثارش یک پاسخی برای این تحلیل کانت از دوران جدید به دست بیاورم. یعنی اگر ما از مطهری بپرسیم یک فیلسوفی در مغرب زمین آمده و به بشر پیشنهاد می‌کند یک همچنین جامعه‌ای را در پیش بگیریم و یک چنین مسیر اخلاقی را در پیش بگیریم شما نسبت به این طرح چه تحلیل و نقد و ارزیابی دارید. مسلماً روشن است که مطهری به طور مشخص به این نپرداخته است و باید نوعی بازسازی عقلانی می‌کردم ولی در این بازسازی عقلانی آثار مطهری، یه حدی برای خودم قائل بودم که به مبانی رجوع نکنم و از دل آنها پاسخ را به دست نیاورم. سعی کردم به فقراتی که مطهری به این بحث‌ها پرداخته بپردازم و از دل آن فقرات با قدرت استنتاج منطقی ببینیم چه درمی‌آید و این تحلیلی که کانت از دوران مدرن می‌کند چه نوع تحلیلی به حساب می‌آید. در فصل اول کتاب من توضیح دادم که مطهری معتقد است که ما باید یک جنبش روشنگری به راه بیاندازیم به معنای جنبشی که به عقل اصالت و احترام و مبنائیت و منشأیت می‌دهد. همچنین جنبشی را ما باید به راه بیاندازیم و معتقد است که همچنین جنبشی در جامعه اسلامی از صد سال پیش از زمان سیدجمال محمد عبده و اقبال و کواکبی و دیگران آغاز شده است، این جنبش روشنگری اسلامی شکل گرفته است و آموزگاران مثل سیدجمال و عبده و دیگران درصدد بودند که انحطاطی که در جامعه اسلامی به خاطر تفسیر غلطی که از اسلام کردند این

انحطاط را بزبانید و از بین ببرند و تفسیر غلط که منشأ انحطاط بوده را از بین ببرند به کمک عقل و بر اساس آن و تکیه بر احکام صریح و مبانی عقل سعی کردند تفسیر درست را از تفسیر غلط دین مرزبندی کنند و بازشناسد. در فصل بعدی توضیح دادم که مرحوم مطهری به فلسفه نقادیی که به معرفت‌شناسی‌ای که کانت در کتاب نقد عقل محض می‌گذارد به آن فلسفه و معرفت‌شناسی هم احترام می‌گذارد. ما باید عقل را نقادی کنیم وقتی ما از عقل می‌خواهیم که ابزار تفسیر درست و غلط دین باشد تفسیر خداشناسی درست از غلط باشد باید ببینیم آیا عقل این توانایی را دارد یا نه؟ مطهری معتقد از که پیش از کانت به همین نقادی از عقل در سنت اسلامی وجود داشته است و برای جامعه و تاریخ اسلامی این معرفت‌شناسی و فلسفه نقادی کانت یک امر نوآئین و بی‌سابقه نیست. کار کانت مهم است و ما هم باید این مسیر را ادامه دهیم در نقادی عقل و توانایی‌های عقل و ناتوانایی‌های آن را بشناسیم. اما فکر نکنیم این پروژه با کانت آغاز شده و در سنت اسلامی و تاریخ فرهنگی اسلامی چنین چیزی بی‌بدیل و بی‌سابقه است. این طور نیست. او معتقد است که درگیری اساسی میان اهل حدیث و معتضله و حکمای اسلامی وجود داشته یک درگیری هزار و دویست و سیصد ساله، اینها در مورد ماهیت عقل با هم دعوا می‌کردند. در مورد این مسأله که آیا عقل می‌تواند الهیات عقل را تصویب کند دعوا داشتند و این صف‌بندی را به راه انداختند. کسانی مثل اهل حدیث، خوارجف ضابله، اخباریون، اشاعره معتقدند که عقل نمی‌تواند وارد الهیات شود و در مورد خداوند نمی‌تواند حکمی صادر کند. خداوند برای عقل یک موجود ناشناختنی است هیچ یک از صفات الهی را عقل نمی‌تواند بازشناسد ولی معتضله و حکیمان اسلام معتقد بودند که این طور نیست و ما نمی‌توانیم یک الهیات عقلی داشته باشیم و با رجوع به قرآن هم یک همچنین قول و تفسیری را انجام می‌دادند و

می‌گفتند قرآن مجید معلّم الهیات اخلاقی است نهج‌البلاغه معلّم الهیات عقلانی است و تفسیری عقلانی از خداوند داشتن است. این هم نظر مطهری است که پذیرفته است ما راه کانت را در این نهضت روشنگری و بازسازی جامعه اسلامی طی کنیم و به عقل تکیه کنیم و حدّ عقل را هم بشناسیم. امّا راه مطهری از کانت آنجا جدا می‌شود که کانت معتقد است عقل نمی‌تواند وارد حیطة مابعدالطبیعه شود از نظر مطهری عقل می‌تواند وارد حیطة مابعدالطبیعه شود و به مسائل مابعدالطبیعه پاسخ درست دهد. اشتباه کانت هم در تحلیل معرفت است و هم در تحلیل معرفت مابعدالطبیعه است از نظر مطهری. معرفت آن تحلیلی را که کانت دارد ندارد آن تحلیل که ما بگوئیم معرفت عبارت است از بکارگیری مقولات دوازده‌گانه فاهمه، تصرّف کردن این مقولات بر داده‌های حسی، غلط است. آن دوازده مقوله‌ای که کانت برای فاهمه گذاشته، آنها هم غلط هستند. تفسیر بحث: از نظر مطهری اگر ما این تحلیل را از معرفت داشته باشیم در آن صورت مسأله شناخت را حل نکردیم و مطهری معتقد است که کانت مسأله شناخت را درک کرده. ما باید فعالیت ذهن را حین شناخت بپذیریم امّا در این حال به عین نزدیک شویم نه اینکه از عین دور شویم. با این مکانیسمی که کانت برای ذهن و فعالیت ذهن قائل است ما از عین برداریم دور می‌شویم و به نومن به قول کانت نمی‌توانیم دسترسی پیدا کنیم. فقط می‌توانیم به فنونی دسترسی پیدا کنیم پس این نقض غرض است. ما نباید تحلیلی دهیم که ما را از شناخت عینی دور کند در حالی که تحلیل کانت از شناخت همچنین وضعیتی دارد. دوّم اینکه تحلیل کانت از شناخت ما را به شکاکیت می‌رساند درواقع قدرت عقل را در شناخت عین نادیده می‌گیرد سوّم اینکه اساساً بر اساس تحلیل کانتی از معرفت ما به صوفیزم می‌رسیم یعنی به انکار واقعیت می‌رسیم. البته در بین ادبیات نقد کانتی در غرب هم وجود داشته که اگر ما تحلیل کانت از

معرفت را بپذیریم در آن صورت کاربست کلمه وجود و علت در مورد عیان را نمی‌دانیم. این مشکلاتی که نظریه معرفت کانت دارد. البته مطهری به کانت احترام می‌گذارد و می‌گوید او اگر اشتباه می‌کند برخلاف کسانی است که قد و قامت کوتوله‌ای دارند، ناتوان از پی بردن به معضل شناخت هستند. کانت مسأله شناخت را خوب درک کرده ولی نمی‌تواند به آن پاسخ درستی دهد و نیز کانت در تحلیل معرفت مابعدالطبیعه اشتباه می‌کند که در آن دنبال احکام تألیفی ماتقدم بگردیم. اینکه ما بگوئیم هر حکم واقع‌بینانه باید حتماً تألیفی ماتقدم باشد این را از کجا آورده‌ایم. این که بگوئیم احکام بر سه نوع هستند: تحلیلی، ترکیبی و تألیفی ماتقدم این تقسیم‌بندی‌ها اشتباه است و مطهری تا حدودی به نقض این طبقه‌بندی می‌رسد و معتقد است که در مابعدالطبیعه ما باید به احکام تألیفی نه اضمامی بلکه انتزاعی بپردازیم و خصوصاً حسب موارد صدرایی یعنی اصالت وجود ما نمی‌توانیم احکامی بسازیم که در آن احکام وجود محمول باشد باید احکامی ساخته شود که وجود موجود باشد. مطهری معتقد است که کانت مقولات فاهمه را بد فهمیده است. مقولات بر دو نوع هستند معقول اول و معقول ثانی. اینها را از سنت اسلامی استخراج می‌کند و معتقد است که کانت اینها را خلط می‌کند و تفکیک میان معقول ثانی منطقی و معقول ثانی فلسفی را هم باز کانت بلد نیست. و دوازده مقوله‌ای که در فاهمه دارد برخی از آنها معقول اولند و برخی معقول ثانی فلسفی هستند و برخی هم معقول ثانی منطقی هستند و همه اینها را با هم قاطی کرده و تحلیل درستی از مقولات ندارد و نیز کانت از مفاهیم مابعدالطبیعه تصور درستی ندارد مفاهیم مابعدالطبیعه مثل خدا یک مفهوم معقول ثانی مرکب است. معقول ثانی مرکب مثل ماده المواد، مثل زمان از نظر آقای مطهری، ماده المواد که در فلسفه یک مفهوم بنیادی است اینها اساساً از نوع مفاهیم عقلی مجرد چنان که کانت فکر می‌کند نیست هیچ گونه

مابه‌ازایی در اعیان نداشته باشند و ما با رجوع به محسوسات نتوانیم سیر عقلانی درستی به سمت ساختن چنین مفاهیمی در ذهن خودمان داشته باشیم. مطهری معتقد است که کانت درک درستی از مابعدالطبیعه و معرفت ندارد بنابراین، این توقّفی که به تفکر مابعدالطبیعه می‌دهد به اینکه می‌گوید جنبش روشنگری باید تفکر مابعدالطبیعی را کنار بگذارد این یک توقّف کردن و ایستادن بی‌جایی است که کانت به خاطر نشناختن تار و پود درست معرفت و معرفت مابعدالطبیعی دارد به بشر پیشنهاد می‌کند. در مورد جزء دیگر پروژه کانتی یعنی ما ایمانی را طراحی کنیم که از مسیر تفکر مابعدالطبیعی از مسیر الهیات عقلانی طراحی نشده باشد باز هم مطهری به میدان می‌آید و معتقد است که این مسیر هم غلطی است که ما به بشر پیشنهاد می‌کنیم. ایمانی و تحلیلی از اخلاق و مبانی اخلاق داشتن و ایمانی را طراحی کردن که از مسیر الهیات عقلانی و خداشناسی عقلانی نباشد این درست ما از نظر آقای مطهری تجربه شده است. ایمانی که بر معرفت و معرفت عقلانی و معرفت عقلانی مابعدالطبیعه استوار نباشد همان ایمانی است که خوارج از آن حرف زدند. همان ایمانی است که اخباریون و اشاریون از آن حرف زدند و جمود را در جامعه اسلامی ایجاد کرده و خرافات را وارد ایمان کرده است همان ایمانی است که مؤمنان را ابزار دست منافقان کرده است. همان ایمانی است که جامعه را سرسپرده و دست بسته در اختیار سلاطین قرار می‌دهد. در اختیار خلفا، مستبدان قرار می‌دهد اگر ما عقل و قدرت عقلانی بشر را از او بگیریم اگر خداشناسی درست را از بشر بگیریم یک خداپرستی وهمی، خرافی و خداپرستی که تسلیم نسبت به مستبدان را هم می‌تواند به دنبال داشته باشد نصیب جامعه بشری می‌کند و در جامعه اسلامی این تجربه شده است. کانت ما را به تجربه‌ای دعوت می‌کند که ما این تجربه را از سر گذرانیم و معایب آن را پشت سر گذاشتیم، تحلیلی که کانت از

اخلاق می‌دهد و بشر را به خودآئینی اخلاق دعوت می‌کند باز از نظر کانت تحلیل غلطی است. کانت می‌پذیرد که اخلاق ریشه در وجدان انسان دارد اما نمی‌پذیرد که اخلاق احکام نامشروط باشند حتی می‌پذیرد که اخلاق، وجدانی و کلیت داده باشد. اما نمی‌پذیرد که اخلاق احکامی کلیت دارد استثناناپذیر ولی نامشروط باشد. معتقد است که اگر ما اخلاق را نامشروط بکنیم و به هیچ جزا و پاداشی آن را منتهی نکنیم، بشر آن کار را انجام نمی‌دهد. پس اخلاقی که نامشروط است و به جزا و پاداش فکر نمی‌کند اخلاق عملی نیست اخلاق ممکن نیست، اخلاقی نیست که بشر را گرم بکند و به سمت خودش او را بیاورد بشر به چنین اخلاقی تن نمی‌دهد. دیگر آن که اخلاقی که کانت از آن حرف می‌زند اخلاقی است که خودآئینی در آن است به بشر می‌گوید که تو می‌توانی با عقل خودت بفهمی کدام کار درست است و کدام کار غلط است. حرف مطهری این است که ما نمی‌توانیم خودمان مستقل از وحی و هدایت آسمانی چنین مسیری را در پیش بگیریم به خاطر اینکه ما نتوانستیم انسان را بشناسیم، استعدادهای انسان را بشناسیم به علاوه انسان یک موجود اجتماعی است. انسان به عنوان یک موجود اجتماعی را اگر بخواهیم بشناسیم کار برای ما سخت‌تر می‌شود سوّم آن که انسان یک موجودی است که احتمالاً زندگی اخروی خواهد داشت حتی اگر به عنوان احتمال بپذیریم ارائه یک اخلاق و تدوین آن برای موجودی با این استعداد و اجتماعی است و اخروی هم احتمالاً خواهد بود این دور از احتیاط عقلانی است و به همین جهت است متفکران هیچ وقت به طرح منسجمی و متحدی در این باب نرسیده‌اند. ما نباید بشر را به خودآئینی در این باب دعوت کنیم بشر را نباید از سر سفره انبیاء و هدایت آسمانی بلند بکنیم. البته این سخن مطهری به معنای این نیست که او دچار تناقض شده و از عقل‌گرایی خودش خارج شده است. مطهری معتقد است که قرآن و دین و هدایت آسمانی در

عین حال تحریک‌کننده عقل است و پیشنهادی است برای عقل که عقل بتواند آن را هضم کند. اگر بشر به مبانی عقلی خودش تکیه کند می‌تواند حرف انبیاء را حداقل در اصول و مبانی حذف کند و پیشنهاد انبیاء را عقلاً تصویب کند. پس وحی با عقل در حیطه اخلاق تناقض ندارد و نکته مهم دیگر این است که در بحث تحلیل اخلاق کانتی از نظر مطهری این است که مرحوم مطهری معتقد است در اخلاق کانتی یک اشتباه بسیار بزرگ وجود دارد و باید روی این اشتباه فکر کرد. این حرف آقای مطهری را در یکی از مقالات هگل هم دیده‌ام و در کتاب دیگری دارم می‌نویسم هم آورده‌ام. حرف مطهری در اینجا بسیار مهم است مطهری معتقد است که اخلاقی که کانت به بشر توصیه می‌کند اخلاقی است که تنها به حس تکلیف بشر احترام می‌گذارد و می‌گوید تو باید بیاندیشی که تکلیف عقلانی تو چیست؟ و عقل تو در مورد تکلیف چه چیزی را مطرح می‌کند؟ هیچ انگیزه دیگری نباید در عقل تو وارد شود الا اینکه عقل تو بگوید چه چیزی کلیت دارد و استثناپذیر است. برای تشخیص حکم اخلاقی نباید به یک مرجع بیرونی مراجعه بکنیم حکم اخلاقی ریشه‌ای در بیرون ندارد هر چه هست در درون دارد. مطهری می‌گوید این یعنی خودِ حق و خودِ عدالت و خیر و خوبی و انصاف امری عینی نیست و بنابراین ارتباط بین اخلاق عقلانی با واقعیت را در کانت می‌گسلیم با خیر داریم می‌گسلیم و به این ترتیب یک اخلاقی را کانت طراحی می‌کند که این اخلاق متکی به عقل است اما عقلی که کور است یعنی خیر را نمی‌بیند و وفق خیر و سعادت نمی‌آید و احکامش را تنظیم نمی‌کند البته دیگران هم گفته‌اند که در خود کانت یک تناقضی وجود دارد کانت در برخی از آثار خودش به سعادت به امر بیرونی توجه کرده ولی در تنظیم مبانی اخلاقی خودش به آن توجه نکرده است این تناقض را بین تنظیم حکم اخلاقی و منشاء خارجی به نام خیر و سعادت، این تناقض در آثار کانت را دیگران هم گفته‌اند.



مطهری روی همین تأکید می‌کند که ما نمی‌توانیم اخلاق عقلانی داشته باشیم اما از ملاحظه آنچه که واقعاً خیر است انسان را بی‌بهره بکنیم. این یادآور خدای اشاعره است برای مطهری. خدایی که در حکم دادن خودش به عدالت به عنوان یک امر عینی توجه نمی‌کند و از همین جا پرونده‌ای برای اخلاق کانت باز می‌کند و اخلاق را به عنوان اخلاق اشعری طبقه‌بندی می‌کند. از نظر مطهری پروژه کانتی و دنیایی که کانت به بشر پیشنهاد می‌کند دنیای تازه‌ای نیست این دنیا را اشاعره قبل از کانت پیشنهاد کرده‌اند. دنیایی بسازیم که در تأسیس این دنیا به عقل مابعدالطبیعی توجه نداشته باشیم به خدای عقلانی توجه نداشته باشیم به خدای راستین عقلانی توجه نداشته باشیم. و نیز در حیطه اخلاق خدا را به عنوان خیر به ذات، عقل به ذات، ارزش‌های به ذات نادیده بگیریم و احکامی برای بشر صادر بکنیم که احکام به هیچ وجه با خیر مطلق و کمال مطلق و کمال عینی ارتباطی نداشته باشد. اینها از نظر مطهری احکامی و پیشنهادی اشعری هستند و این پیشنهادات قبلاً در تمدن اسلامی تجربه شده و از نظر مطهری اگر بشر به این راه برود نمی‌تواند به رهایی برسد. نمی‌تواند به گسستن بندهای قیومیت برسد این پروژه ناکافی است که متفکر بزرگ و قابل احترامی مثل کانت برای بشر پیشنهاد کرده است. تحلیل و نقد مطهری از مدرنیته کانتی یک همچنین تحلیلی است.

سخنران دوّم (دکتر طالب‌زاده)

«ما چه کنیم تا فهم درست‌تری نسبت به آنچه که در دنیای جدید رخ داده پیدا بکنیم»  
ما در دنیایی زندگی می‌کنیم به نام دنیای مدرن که از ابعاد مختلف تحت تأثیر این دنیا قرار داریم لازم است این دنیا و عالم را بهتر بشناسیم اگر می‌خواهیم نسبت به آن نقدی داشته

باشیم شرط نقد فهم عمیق است و اگر ما مطالبی را که اندیشمندان بزرگ مطرح کرده‌اند به درستی درک نکنیم و راه صحیح را در فهم آنها سپری نکنیم احتمالاً وقتی درباره آنها می‌اندیشیم یا نقد می‌کنیم این بدون اینکه بخواهیم دچار سوء تفاهم می‌شویم و سوء تفاهم نتایج زیان‌باری دارد اگر سوء تفاهم مشخصی امثال من که افراد ناچیزی هستیم رخ دهد اتفاق خیلی مهمی نمی‌افتد ممکن است سر کلاس بروم و کانت یا نیچه یا هگل را بر وفق تخیلات و توهمات خودم درس دهم و دانشجویان هم تعداد کمی بپذیرند اما فکر من تأثیر چندانی ندارد اما اگر این نکته از سوی یک اندیشمند و متفکر بزرگ منتقل شد مهم‌ترین نتیجه‌اش این است که دروازه فهم را برای بقیه مسدود می‌کند وقتی متفکر بزرگی نکته‌ای را مطرح می‌کند دیگران به پاس حرمت او و سیطره فکری او همان مسیر را دنبال می‌کنند و ممکن است در آینده بسیار دوری ما متوجه بعضی از اشتباهات بشویم و زمان‌های بسیاری را از دست داده باشیم. جناب آقای دکتر احمدی فرمودند که آقای مطهری مسأله مهم شناخت را این طور مطرح کردند که چگونه با این که ذهن واقعاً در شناخت دخالت دارد ولی در عین حال نه تنها ما را از عالم خارج دور نمی‌کند بلکه نزدیک هم می‌کند یعنی ذهن با اینکه ذهن است اما وقتی در شناخت دخالت می‌کند نه تنها ما دور نمی‌شویم بلکه نزدیک هم می‌شویم بنابراین مسأله مهم شناخت این است چرا همچنین اتفاق می‌افتد و ذهن در عین حال می‌تواند ما را به شناخت نزدیک کند یا مسأله اصلی شناخت این است یا معمای شناخت این است که رابطه حس و عقل چیست؟ و چگونه شناخت از حس تعالی می‌یابد ولی تغییر ماهیت نمی‌دهد. بعد استاد مطهری در جای دیگر می‌گوید مسأله دیگر شناخت نزد کانت این است که چگونه با معلومات فطری و قبلی می‌توان احکام ترکیبی ترتیب داد. استاد مطهری می‌فرمایند کانت متوجه مسأله شناخت شده و آن طور که باید درک کرده و برای

این مسأله این راه‌حل‌ها را عرضه کرده یک فرض انقلاب کوپرنیکی. و اینکه ذهن ما تاکنون بر اشیاء مطابقت می‌کرد اما اکنون اشیاء باید بر ذهن ما مطابقت کند. بنابراین با فرض انقلاب کوپرنیکی مسأله مطابقت که اصلی‌ترین مسأله شناخت هست متفاوت می‌شود و زیر سؤال می‌رود. دوّم کانت مفاهیم و معانی را دو قسم می‌کند یکی معانی و صورتی که به عنوان ماده شناخت از خارج وارد ذهن می‌شود و یک دسته معانی و صورتی که عقل و ذهن بالفطره آنها را دارد و مکتب از خارج نیست ۳ شناخت ۲ مرحله‌ای است یک مرحله حسسی مادی و یک مرحله ذهنی و صورتی. پس مطهری در آثار خود ۳ نکته را متوجه شده است ۱ نظریه کوپرنیکی کانت ۲ بحث ترکیب حس و عقل در کانت و بحث ترکیب ماده و صورت در کانت و ۳ دومرحله‌ای بودن شناخت. اینها را آقای مطهری متوجه این نکات در کانت شده‌اند. نتیجه حرف کانت ۱ اصلاً انطباقی در کار نیست و اموری که در ذهن ماست در نفس‌الامر نیست. بنابراین کانت انکار مطابقت کرد دوّم انکار مابعدالطبیعه؛ زیرا شناخت محصول همیاری حس و عقل است و حس تنها و عقل تنها اعتباری ندارد پس تحلیل‌های مابعدالطبیعه بی‌وجه است. انتقادهای استاد مطهری به این شکل مطرح می‌نمایند که با توجه به مسأله شناخت و اینکه چگونه با دخالت ذهن باز ما از خارج دور نمی‌شویم اما راه‌حل کانت جوابگو نیست زیرا عناصر فاهمه کاملاً ذهنی‌اند و لذا قهراً فاصله ذهن و عین را زیاد کرده است. آیا آنچه ما حکم می‌کنیم همان است که در خارج است؟ قول به معلومات قبلی نزد کانت این فاصله را بیشتر کرده است مطهری می‌گوید علم، عین کشف جهان خارج می‌باشد و اگر آنچه درک می‌کنیم به کلی از واقعیت دور است این برابر جهل است و بنابراین مطابق با نظر کانت ما هرگز به مطابقت دست نمی‌یابیم. با نفی مطابقت بنابراین کانت به شکاکیت دچار می‌شود و بدتر از آن اینکه دچار صوفیزم خواهد شد یعنی به کلی

نفی عالم خارج را به دنبال خواهد داشت. در توجیه صوفستایی‌گری کانت، مطهری می‌گوید انتقاد شوپنهاور پیش می‌آید که می‌گوید چگونه می‌توان خارج را علت برای ظهورات دانست پس به نفی عالم خارج منتهی می‌شود چرا که علت در عالم نفس‌الامر به کار نمی‌رود و بنابراین نمی‌توان نفس‌الامر را علت برای ظهورات دانست. دنتیجه علم به عالم خارج به کلی منتفی می‌شود. ریشه اشتباهات کانت. همان طور که جناب آقای دکتر احمدی فرمودند استاد مطهری این نکات را به عنوان ریشه اشتباهات کانت مطرح می‌کند. ۱ عدم توجه به مقولات یا مقولات اولی و مقولات ثانیه. و اینکه مقولات ثانیه از نسبت‌های میان مقولات اولی پدید می‌آیند در حالی که کانت متوجه این معنا نیست. و معقول ثانی را سرمایه خود ذهن دوم: خطای دوم کانت این است که میان مقولات ثانی منطقی و فلسفی خلط کرده است کمیت و کیفیت از مقولات ثانی منطقی است اما کانت آنها را در ضمن مقولات در کنار علت و جوهر و عرض آورده است. ۳ زمان و مکان را نیز در داخل مفاهیم پیشین کرده. در حالی که اینها معقول اولند در نتیجه از تفکیک معقول اول و ثانی بی‌خبر است. یعنی کانت از تفکیک معقول اول و ثانی بی‌خبر است و میان اینها هیچ تفاوتی نیست.

نظر سلبی: اینهایی که به کانت نسبت داده شده ظاهراً این طور نیست. اولاً که استاد مطهری به معلومات قبلی در نظر کانت معتقدند. یعنی معتقدند کانت وقتی می‌گوید مقولات یا زمان و مکان، اینها جزء ساختمان ذهن است، ذاتی عقل است، جز دارایی عقل و مادرزادی است و از نسخ معلومات و ادراکات است صددرصد قبل از محسوسات در ذهن موجود است. هیچ ریشه حسی اینها ندارد. اینها استعداد و قوه نیست بلکه کاملاً بالفعل است. کانت ایده‌های فطری را می‌گوید و می‌گوید اینها سرمایه ذهن است. کانت ایده‌های فطری یا مفاهیمی را که با جوهر نقش سرشته شده‌اند و خاستگاه معرفت‌شناسی‌شان نفس است را

به طور کلی انکار می‌کند. این جمله کانت است. ممکن است کسی بگوید مقولات نه اصول خوداندیشیده‌ی نخستین پیشین شناخت ما هستند و نه از تجربه ناشی شده‌اند بلکه استعدادهای ذهنی فکراوند که از اولین لحظه وجود در ما کاشته شده‌اند و خالق ما آنها را چنان تنظیم کرده است که کاربرد آنها با قانون‌های طبیعت که تجربه بر آن پایه پیش می‌رود مطابقت کند. علیه راه میانه دلیل قاطع این است که در این صورت مقولات فاقد ضرورت هستند و بخواهد به مفهوم تعلق گیرد ضرورتی تحکمی را به دنبال خواهد داشت و این ضرورت تحکمی از قبل با ما پیوند خورده و روئیده است و بنابراین به مفهوم دروغین تبدیل خواهد شد بنابراین از نظر کانت مقولات هرگز سرمایه‌های فطری ما نیستند یعنی صریح کانت این است که هیچ وقت اینها در ما سرشته نشده است اینها در عقل ما سرشته نشده اینها مادرزادی و سرشت نیست اینها حرف‌های دکارت است. دکارت است که ایده‌ها را فطری می‌داند کانت مطلقاً به فطری قائل نیست. دوم بحث مطابقتات : کانت انکار مطابقت نمی‌کند. در A88 و B83 ، در نقادی عقل محض می‌گوید پرسش کهن و مشهور منطقدانان این است که حقیقت چیست؟ حقیقت به حمل اولی عبارت است از توافق و مطابقت شناخت با متعلق خودش و این مفهومی مسلم است این معیار مطابقت اما فقط به صورت حقیقت مربوط می‌شود نه به ماده آن. پس کانت در اینجا و در جاهای متعدد نظریه مشهور منطقی یعنی انطباق و مطابقت شناخت با متعلق خودش را تأیید می‌کند هرگز کانت مطابقت را در شناخت رد نمی‌کند هیچ فیلسوفی این مطابقت را رد نمی‌کند. اگر فلسفه‌ای انکار مطابقت کرد فلسفه نیست. به محضی که مطابقت انکار شد دیگر ضرورت و کلیت در کار نیست. اگر مطابقت انکار شد هر چه که هست تخیلات ماست. توهمات ماست. علم عین کشف است و کانت کشف را منکر نیست. اون چیزی که کانت درباره مطابقت می‌گوید این

است که این حرفی که منطق‌دانان درباره مطابقت می‌زنند این به حمل اولی است یعنی مطابقت عبارت است از اینکه شناخت مطابق با یک شیء باشد یک حرف کلی است. کانت می‌گوید ما باید مطابقت را به حمل شایع درست بکنیم یعنی مطابقت به حمل شایع یعنی چه؟ مطابقت آن چیزی که محقق می‌شود و مطابقت پیدا می‌کند آن چیست؟ کانت اینجا تفسیر تازه‌ای از مطابقت می‌دهد. کانت منکر مطابقت نیست کانت تفسیر تازه‌ای از مطابقت می‌دهد. و آن مهم است. فرمودند که کانت تشخیص معقول اول و ثانی نداده یعنی کانت متوجه نیست معقول ثانی چیست؟ معقول اول چیست؟ اگر ما به نقادی عقل محض رجوع بکنیم متوجه خواهیم شد که معقول اول از نظر کانت یعنی مفاهیم تجربی، مفهومی که ما از درخت، انسان، ماهی، اسب، شتر، قورباغه، آب، هر چه که هست دارد. این مفاهیم تجربی که معقول اولند کانت می‌گوید اینها استنتاجاتی هستند که فاهمه انجام می‌دهد و کانت استنتاجات فاهمه را جزو فعالیت تحلیلی می‌داند. فعالیت تحلیلی غیر از قضیه تحلیلی است همان طور که مستحضرید فعالیت تحلیلی یعنی اینکه شما دخل و تصرفی می‌کنید در یک معنا اما با این دخل و تصرف چیزی به علم شما اضافه نمی‌شود بلکه علم شما آنالیز می‌شود ترتیب وظایف پیدا می‌کند. وقتی که عناصر مختلف و شهودهای مختلف حسی در ذهن می‌آید فاهمه از این شهودات حسی یک مفهوم کلی درک می‌کند. این مفاهیم کلی معقول اول است. کانت در مجموعه‌ای که در منطق دارد وقتی به این معنا می‌رسد معنای کلی، می‌گوید اینها جزء فعالیت‌های تحلیلی ذهن است اما وقتی که وارد مقولات می‌شود. مقولات را فعالیت تحلیلی نمی‌داند بلکه فعالیت تألیفی می‌داند و اصلاً مقوله عین تألیف است. مقوله تألیف محض است. و تألیف ماهیتاً با تحلیل فرق می‌کند. فعالیت تحلیلی با فعالیت تألیفی ماهیتاً فرق می‌کند. بنابراین مقولات که ناشی از فعالیت تألیفی‌اند ماهیتاً از مفاهیم کلی

متفاوتند و بنابراین به دقت میان معقول اول و ثانی تفاوت قائل است. کانت خلط معقول ثانی فلسفی و منطقی کرده است. کانت خلط معقولات ثانی و منطقی نکرده است. ما اگر به روح انقلاب کوپرنیکی توجه نکنیم و متوجه شویم که در انقلاب کوپرنیکی فاصله میان مقام ثبوت و اثبات رفع می‌شود ثبوت و اثبات یکی می‌شود. برای کانت دیگر فاصله میان ثبوت و اثبات وجود ندارد بنابراین اساساً فلسفه به منطق مبدل می‌شود اما نه منطق عمومی و جنرال لوژیکی که کانت می‌گوید فقط به صور می‌پردازد بلکه منطق استعلایی. منطقی که شما به وسیله آن شیء را به ماهوشیء می‌شناسید. بنابراین شناخت شیء به ماهوشیء ذاتاً امری ذهنی است و به این دلیل کانت اساساً تفاوتی میان معقولات ثانی منطقی و معقولات ثانی فلسفی قائل نیست. یعنی این دو تا را یک مقوله می‌داند. نه اینکه متوجه نشده است معقول ثانی منطقی سر جای خودش به عنوان خبر الوژیک کانت متوجه است که قضیه معقوله ثانی منطقی است کانت هم این را تأیید می‌کند. ولی وقتی که کانت می‌گوید قضیه تألیفی ماتقدم، دیگر معقوله ثانی منطقی که در منطق به کار می‌رود نیست. در خبر الوژیک نیست قضیه تألیفی ماتقدم یعنی شیئیء شیء! Objectivite object. اگر این منطق است منطق عین فلسفه است به همین دلیل است که هگل می‌گوید کتاب نقادی که نوشته شد فاصله میان متافیزیک با منطق برداشته شد. بنابراین کانت خلط نکرده است. اینها را یکی کرده. کما اینکه در هگل هم یکی هستند و در تفکر ایده‌آلیسم فیزیکی هستند. فرسوده شدن زمان و مکان معقول اول نیست. زمان و مکان را کانت داخل معقولات آورده در حالی که کانت متوجه نشده که زمان و مکان معقول اولند و در مفاهیم پیشین آورده است. کی از نظر کانت زمان و مکان معقول اول محسوب می‌شوند اصلاً کی زمان و مکان از نظر کانت مفهومند؟ اگر کانت می‌گوید اکنون درباره مفهوم زمان و مفهوم مکان بحث می‌کنیم شرح مابعدالطبیعه مفهوم مکان را

می‌گوید مفهوم مکان به حمل اولی است والاّ وقتی مفهوم زمان و مکان به حمل شایع لحاظ می‌کند اینها شهود محض‌اند. شهود محض کجا، مفهوم کلی کجا؟ و وقتی که اینها را پیشین می‌داند اینها به حمل شایع، شهود محض‌اند. بنابراین کانت هرگز زمان و مکان را به عنوان معقول اول داخل نکرده است در معقولات مصور پیشین. اساساً شوپن‌هاور در مورد علیّت به کانت هیچ اشکالی وارد نکرده است. کسی که درباره علیّت اشکال وارد کرده فیخته است. تازه فیخته هم که اشکال وارد کرده نه اینکه بگوید کانت اشتباه کرده فیخته می‌گوید کانت اشتباه نکرده شاگردان کانت اشتباه کرده‌اند. شاگردان کانت در مسأله شیء فی‌نفسه اشتباه کردند و تصور کردند که کانت از طریق علیّت می‌خواهد ظهورات را از مفاهیم نفس‌الامری نتیجه بگیرد مثلاً راین هولد اشتباه کرده است. وقتی فیخته خودش بحث می‌کند از کانت دفاع می‌کند حالا آیا واقعاً کانت اشتباه کرده است؟ نقدی که شوپن‌هاور بر کانت می‌کند بسیار عمیق‌تر از نقدی است که فیخته بر کانت می‌کند اما هیچ ربطی به علیّت ندارد. خود کانت می‌گوید:  $A_2O_2$  من نمی‌توانم در خلال هیچ مقوله‌ای به شیء فی‌نفسه بیان‌دیشم زیرا مقوله صرفاً برای شهود تجربی معتبر است. مقوله کارکرد صرف فکر است که از طریق آن هیچ  $objeh$ ی به من داده نمی‌شود، از طریق علیّت چگونه به ما  $obje$  داده می‌شود پس کانت متوجه است که از طریق علیّت به عنوان مقوله هیچ  $obje$ ی به ما داده نمی‌شود متوجه است که علیّت را در نفس‌الامر نمی‌تواند به کار ببرد. بلکه من صرفاً به آنچه در شهود داده شده است می‌اندیشم پس صریحاً اشاره می‌کند که از طریق مقوله که یکی هم علیّت است هیچ  $obje$ ی به ما داده نمی‌شود. بنابراین به نظر می‌آید کانت متوجه این امور بوده.

سخنران سوّم : دکتر آیت‌الهی



نکته بسیار مهمی در مورد اینکه کانت چطور می‌فهمیده شده وجود دارد. این نکته بسیار مهمی است تا در مورد درک از کانت و فلسفه کانت دچار یک دوگانگی خاصی هستیم که شاید بتوانم این دوگانگی را بین دوگانگی دکتر احمدی و طالب‌زاده نگاه کنیم. یک ایراد سنتی به کانت گرفته می‌شود و آن اینکه مثلاً کانت گفته که ما از نومن هیچ اطلاعی نداریم جز اینکه نومن هست. یا اینکه آنچه که باعث می‌شود ما فنومن داشته باشیم نومن چیزی است که فنومن را به ما می‌دهد. بعد فنومن‌ها را در مقولات حسی می‌آید. زمان و مکان را بحث می‌کند و بعد مقولات فاهمه و رابطه بین اشیاء و رابطه علیت را به عنوان مفاهیم ماتقدم مطرح می‌کند. یک سؤال سنتی مطرح می‌شود، آیا جناب کانت وجود از مقولات فاهمه است؟ اگر از مقولات فاهمه است بعد از نومن و در عالم فنومن است و چون در عالم فنومن است پس ما در این عالم می‌توانیم نسبت دهیم. آیا علیت در مقولات فاهمه است؟ اگر در مقولات فاهمه است از عالم فنومن گرفته می‌شود و به قبل از عالم فنومن که رابطه بین نومن و فنومن است ما نمی‌توانیم علیت را نسبت دهیم و حتی وجود را نمی‌توانیم به نومن نسبت دهیم. این یک تحلیل است. نکته دوم: کسان دیگری هستند که ماجرای انقلاب کوپرنیکی توسط این افراد خوب فهم نشده است. یعنی ما نومن را دوباره داریم خارج از انقلاب کوپرنیکی در نظر می‌گیریم obje ای در نظر می‌گیریم بعد یک obje ای است که یک سوژه‌ای دارد و این را به صورت دیگری نگاه می‌کند. این هم یک نوع نگاه دیگری است که ما اصلاً وقتی بحث کانت را می‌خواهیم شروع کنیم به جای اینکه از بحث‌های دیگری که کانت چه گفته مطرح کنیم این سؤال را مطرح می‌کنیم؟ عالم خارج یعنی چه؟ بعضی‌ها خیال می‌کنند یک عالم خارج و یک برداشت از عالم خارج. عالم خارج یعنی همین برداشت‌های ما. وقتی شما عمیق‌تر نگاه کنید هیچ‌جا برای آن رابطه نومن و فنومن و رابطه علیت و رابطه

وجود شاید باقی نماند. در جایی این ایراد اصلاً جای طرح ندارد (در مورد کانت). ولی در مورد برخی دیگر این ایراد را مطرح می‌کند برای این مطرح کردم که غالب‌بندی تفکر کانتی تفسیرهای متفاوتی را از کانت ایجاب می‌کند. جای جای تفکر کانتی می‌توان نشان داد که کانت برخی وقت‌ها کاملاً بر این سنت خودش یعنی بر آن انقلاب کوپرنیکی محض خودش کاملاً یعنی ما فارغ از این نمی‌توانیم حرفی بزنیم پابرجاست. اما بعضی جاهای دیگر از کانت می‌شود برداشت کرد که از این انقلاب کوپرنیکی عدول می‌کند. آن کسانی که معمولاً آن ایرادها را مطرح می‌کنند بر اساس یک سری استندهایی که در جاهای مختلف از کانت مطرح می‌شود شاید این اسنادها را مطرح می‌کنند می‌شود چنین چیزهایی را در کانت نشان داد. علی‌رغم اینکه استندهای آقای دکتر کاملاً در فضای انقلاب کوپرنیکی بود. ولی در جاهای دیگر مثل اینکه برمی‌گردد. این را به اینکه بسیار خوب است استناد می‌دهم، که تفسیرهای خوبی از کانت می‌شود، در مقابل هم قرار بگیرند و این تفسیرهای متفاوت دلایل خودشان را مبنی بر اینکه آیا چنین تفسیری بیشتر غلبه دارد و اقتضای این تفسیر چیست؟ و اقتضائات یک تفسیر دیگر چیست را مطرح کند. مثلاً بحثی داریم به نام اینکه کانت آیا مفاهیم فطری را آیا می‌تواند قبول کند؟ اصلاً مفاهیم معلوم است؟ نسبت مفاهیم فطری دکارت و مقولات فاهمه کانت چیست؟ آیا نمی‌توانیم جاهایی اینها را قابل تحویل بدانیم؟ یا می‌توانیم؟ مخصوصاً جاهایی که بعضی از این مفاهیم با هم تطابق پیدا می‌کنند. آیا این دو قابل ارجاع به همدیگر هستند یا نه؟ این محل بحثی است که می‌توان نسبت به آن تغییر کرد. یعنی کانت اگر مفاهیم فطری را رد می‌کند به یک تعبیری از مفاهیم فطری رد می‌شود که شاید به یک تعبیر دیگر خودش به کار می‌برد. یا مثلاً مسأله تألیفی و تحلیلی که تمایز بسیار جدی بین آنها است. همین نوع نگاه با این نوع متافیزیک کانتی ارتباط خوبی برقرار نمی‌کند

و از متافیزیک توصیفی دفاع می‌کند. اما در مجموع بعضی وقت‌ها از یک متفکر حرف‌های متفاوتی می‌شنوید اما باید بتوانید تمام این حرف‌ها را در یک نقشه جامع کنار هم بیاورید خیلی مهم است کار دکتر احمدی از این بابت بسیار ارزشمند است. معمولاً بین نقدهای چندگانه کانت می‌بینید که همیشه به صورت منفصل از هم بیان شده است اما اینکه بتوانیم این نقدها را به سمتی ببریم که از یک طرف بتوانیم در یک مجموعه فکری کانت به ماهو یک متفکر تمام عیار چطور با هم ارتباط برقرار می‌کند بین متافیزیک، اخلاق، زیبایی‌شناختی و یا حتی حضور اجتماعی تفکر. ما همواره کانت را به عنوان یک متفکر کاملاً فیلسوف می‌دانیم و نه یک ایدئولوگ. معمولاً اساتید فلسفه کاری به حرف‌های تجویزی ندارند حتی کاری به اینکه بخواهند یک اثر اجتماعی بگذارند ندارند اما اینجا دکتر احمدی خیلی خوب نشان دادند که کانت را نمی‌توان یک فرد متفکری دانست که فقط به مفاهیم توصیفی می‌پردازد بلکه فردی است که به مفاهیم تجویزی پرداخته و این مدل روشنگری است و این مدل به عنوان یک نوع طرز تفکری که در جامعه دوران خودش می‌خواهد یک اثر اجتماعی بسیار بزرگ بگذارد مهم است. مخصوصاً اینکه کانت را به عنوان سکولار محض می‌توانیم ببینیم. مجموعه اینها باعث می‌شود ما تحلیل‌های متفاوتی از کانت در جامعه ما جا باز کند و هر یک از این نظریات بتوانند در تعارض با هم مسائل‌شان را مطرح کنند و جریان پویایی از زوایای مختلف به موضوع داشته باشند.

دکتر احمدی، قبول دارم که می‌شود از فنون فیلسوف بزرگی مثل کانت تفسیرهای متفاوتی ارائه کرد که باید منطقی باشند ولی تفسیری که آقای مطهری از معرفت‌شناسی کانت ارائه داده یک تفسیر رایجی است. یعنی این تفسیر اختصاص به مطهری ندارد و تفسیری نیست که فقط یک یا دو نفر آن را ارائه داده باشند. اینکه مقولات فاهمه از عالم

خارج نیامده‌اند و منتزِع از داده‌های حسی نیستند، این یک تفسیر رایجی از معرفت‌شناسی کانت است. این مقولات فاهمه از خارج نیامده‌اند و سهم ذهن هستند. این دو عنصری بودن شناخت سهم اصل کانت و حرف اصلی کانت است. کانتیانیسم در معرفت‌شناسی یعنی اینکه معرفت ترکیبی است از مقولات فاهمه و چیزهایی که از عالم خارج می‌آیند. اگر بگوئیم مقولات فاهمه هم از عالم خارج می‌آیند فاصله بین کانت و دیگران را برداشته‌ایم این مقدار حرف و تفسیر رایجی است. نکته دوم اینکه کانت مطابقت را انکار نکرده است و هیچ فیلسوفی مطابقت را انکار نمی‌کند. باز نکته این است که برخی از فیلسوفان مطابقت را انکار کرده‌اند مثل در هگل مطابقت به معنی ارسطویی کلمه مطابقت به معنی کلاسی کلمه مطرح نمی‌شود. پس این طور نیست که بگوئیم هیچ فیلسوفی مطابقت را انکار نکرده است. البته مطابقت مورد بحث ما مطابقت به معنی ارسطویی کلمه است. یعنی ذهن آنچه را که به دست می‌آورد حکایت از عالم خارج می‌کند و تصویری از عالم خارج است و خودش دخل و تصرفی در آن نکرده است. این مطلب هم در کانت و هم در هگل انکار شده است و ما نمی‌توانیم بگوئیم انکار نشده، انقلاب کوپرنیکی کانت فاصله بین مقام ثبوت و اثبات را برداشته و خود کانت هم می‌گوید من انقلاب کوپرنیکی کردم یعنی من نمی‌گویم ذهن باید در هنگام شناخت منطبق بر عالم عین شود تا شناخت و حقیقت به دست بیاید این عین است که باید با ذهن منطبق شود. این داده‌های حسی است که از طریق شماتیزه شدن بتوانند قابلیت این را پیدا بکنند که ذیل تحولات فاهمه ما قرار بگیرند که اگر قرار بگیرند معرفت حاصل می‌شود. این مطلب جزء تفسیرهای رایج از کانت است و به راحتی نمی‌توان این تفسیر رایج را زیر سؤال برد. کانت معنای مطابقت را تغییر داده است. قداما می‌گفتند باید ذهن بر عالم عین منطبق شود کانت می‌گوید باید عین بر عالم ذهن منطبق شود یعنی داده‌های حسی باید

بتوانند ذیل مقولات فاهمه قرار بگیرند. و تفسیر آقای مطهری درست است. مقولات دوازده‌گانه کانتی خلط میان معقول اول و ثانی است این ادعای آقای مطهری است که درست است یعنی شما از یک طرف در مقولات دوازده‌گانه کمیت و کیفیت را دارید و از طرف دیگر عدم وجود و امکان و امتناع را دارید. در منطق مرحوم مطهری در سنتی که او تربیت پیدا کرده کمیت و کیفیت با وجود و عدم و امکان و امتناع متفاوتند. اگرچه در برخی از آثار مستأخرین خود اینها هم جز معقول ثانی به حساب می‌آید ولی کمیت و کیفیت را ایشان می‌گویند ما باید به عنوان صور قضیه در نظر بگیریم و به عنوان نسبت میان موضوع و محمول بله یا نه؟ یعنی این در منطق است که ما می‌گوئیم هر الف ب است. هر را کمیت جمله می‌گوئیم. و کلیت به این معنا هم در منطق می‌توانیم داشته باشیم. کیفیت هم یعنی نسبت میان موضوع و محمول. که خلاصه این نسبت یا صلیبی است یا ایجابی است؟ مرحوم مطهری می‌گوید اینها مفاهیم خاصی است و آنها مفاهیم دیگری هستند و باید تفکیک را میان معقول اول و ثانی بپذیریم. کانت معقول ثانی را در آثار خودش به کار نبرده یعنی نگفته. معقول ثانی منتزع از داده‌های حسی است. نحوه این انتزاع باید در شناخت‌شناسی مطهری مورد بحث قرار گیرد ولی به هر حال این مسیری است که ما از داده‌های حسی طی می‌کنیم تا به وجود و عدم و امکان و امتناع و تحولات ثانی فلسفی برسیم. اینکه علیّت و وجود را کانت معقولات فاهمه می‌داند و اینها را در مورد وجود به کار نمی‌برد از دیدگاه آقای دکتر درست است. ولی در جاهای دیگری کانت گفته که نومن وجود دارد. فیخته به کانت نسبت ایده‌آلیسم داد و کانت گفت خدا ما را از شر دوستانی از این دست نجات دهد. سؤال این است آیا در نقد اول و محض کانت گفته نومن وجود دارد؟ و فنومن‌ها را برای ما می‌فرستد یا نگفته؟ گفته که نومن علّت فنومن‌هاست یا نگفته؟ برخی از شارحان کانت گفتند

که کانت متوجه شد که دچار تناقض‌گویی است. از یک طرف می‌گوید وجود و عدم مربوط به مقولات فاهمه است و فقط باید برای داده‌های حسی به کار ببریم نباید برای نومن و اشیاء فی‌نفسه به کار ببریم از طرف دیگر می‌گوید نومن وجود دارد و علت فنومن‌هاست. برخی از شارحان گفتند که کانت در آثار منتشره پس از مرگش گفته که نومن برای دستگاه فکری من یک فرض است بیش از آن به آن نگاه نکنید تا این تعارض به نظر شما خیلی برجسته برسد. همه این تحولات را ما درباره کانت داریم. ولی سؤال آقای مطهری سؤال مهمی است و این سؤال اختصاص به مطهری ندارد و در منابع دیگر هم هست. می‌توان طبق صحبت‌های آقای طالب‌زاده قرائت دیگری از کانت داشت هیچ ایرادی ندارد. اما اینکه مرحوم مطهری یک تفسیر منحصر به فرد را مشخص کرده باشد از کانت را نمی‌پذیرم و این یک تفسیر رایجی است.

دکتر طالب‌زاده : مقولات امور ذهنی هستند و از عالم حس، از خارج به دست نمی‌آورند این متفق‌العلیه است و هیچ بحثی نیست اما بحث سر این است که آیا اینها نظریات هستند، فطری هستند؟ اگر ما یک مفهومی را بگوئیم ولی آن قدر توسع در معنایش ایجاد بکنیم که بر هر چیزی تطبیق پیدا کند نه‌تنها روشن نمی‌کند بلکه هر جا به کار ببریم بر ابهامش افزوده می‌شود.

مقولات یا فطریات تعریف دارد. نظریات معین است هم در بیان آقای مطهری که سه معنا را برای فطری دقیق ذکر کردند و بعد می‌گویند دکارت می‌گوید نظریات و بعد نظریات دکارت مورد نظر ما نیست ما آن را رد می‌کنیم. فطریاتی که دکارت و دوره جدید دارند می‌گویند به طور دقیق بر چند معنا استوار است. یکی نفس، جوهر است یعنی در تفکر دکارت نفس یک جوهری است که ماهیت آن فکر است ایده‌های فطری هم معانی معقولی

هستند که سرشته در جوهر نفس هستند به تعبیر لای پنیت ایده‌های فطری حقایق ازلی هستند و ایده‌های دیگر از آنها به دست می‌آیند بنابراین ایده‌های فطری برای نفس قدیم هستند نه اینکه در ذات. نفس اینها را از اول دارد همین که به دنیا می‌آید اینها را دارد بعد هم در این که اول قوه‌اند بعد استعدادند بعد بالفعل می‌شوند بحث است ولی به هر حال اینها در نفس تعبیه شده‌اند. و بعد تقدم دارند. از نظر زمانی بر ادراکات حسی. یعنی شما اول به دنیا می‌آیید اینها را دارید بعد ادراکات حسی به اینها شناخته می‌شوند. در کانت همه اینها انکار می‌شود یعنی کانت اولاً به جوهریت نفس قائل نیست. علم‌النفس را قبول ندارد وقتی که صحبت از مقولات می‌کند مقولات به هیچ وجه تقدم زمانی ندارند بر ادراکات حسی بلکه با ادراکات حسی اجین هستند و با هم پدید می‌آیند یعنی به محض ادراک حسی ما داریم در همان زمان تحولات در نفس ایجاد می‌شوند و بنابراین با تألیف ایجاد می‌شوند تأکید کانت این است که فاهمه زادگاه تحولات است. پس در عین حال که فرمایشات استاد مطهری و بزرگانی که این مطلب را تأکید می‌کنند کاملاً درست است اینها را نباید با فطریات یکی کرد. در مورد مطابقت کانت مطابقت ارسطویی را منکر شده است کاملاً درست است و استاد مطهری هم درست فرمودند.

مطابقت ارسطویی دیگر با انقلاب کوپرنیکی دیگر اعتباری ندارد ولی هیچ فیلسوفی مطابقت را انکار نمی‌کند نه مطابقت ارسطویی را. مطابقت به این معنا که شناخت باید متعلق داشته باشد حالا این متعلق‌اش باید چه باشد هر فیلسوف متفاوت است. هگل نظریه مطابقت دارد. از نظر هگل مطابقت عبارت است از تمام مواقف متناهی که با نامتناهی تطبیق می‌کند. مواقف متناهی باید با نامتناهی تطبیق کند. این تطبیق مطابقت است و تمام بحث هگل این است که این مطابقت را در فنومنولوژی روح نشان دهد منتها به معنای ارسطویی نیست. در

نظر کانت هم مطابقت عبارت است از اینکه این معنای حسی که در دستگاه شناخت وارد می‌شود با صورت پیشین که پیشین زمانی نیست. پیشین صوری است یعنی تقدم زمانی نیست چیزی شبیه به تقدم به تجاخر است یعنی تقدم صورت بر ماده است به محض اینکه این ماده به آن صورت ملحق شد تطابق اتفاق می‌افتد بنابراین شما علم یقین پیدا می‌کنید. این معنای تطابق است. ما برای اینکه بفهمیم کانت چه می‌گوید باید ببینیم فیخته قضیه را چطور دنبال می‌کند یعنی در سنت جرمن German فلسفه کانت رشد کرده، فلسفه کانت به هگل منتهی شده. هگل و شلینگ و فیخته‌اند که کانت را آن طور که باید و شاید می‌فهمند.